



۲۰۱۶/۰۲/۱۲



محمد عارف عزیز گذرگاه

روان بزرگ شهید بهاء الدین مجروح شاد

و یادش برای قرون و زمانه ها گرامی، زنده و جاویدان باد

قتل و شهادت فرزند دانشمند و وطنپرست افغانستان، یکی از شنیع ترین و جنایت بار ترین خاطرات دوران جهاد و مقاومت است. مقاومت در برابر سقوط کشور عزیز ما در دامن اتحاد به اصطلاح جماهیر شوروی جهانخوار وقت، آن هم به همراهی و همکاری خائنه احزاب غیر قانونی خلق و پرچم (فرزندان ناخلف افغانستان).



اجازه بدهید برای یادبود از آزاده مرد افغان نویسنده، فیلسوف، خاصاً مجاهد راستین که در راه دفاع از آزادی و ناموس کشور جان خود را از دست داد، نامه راد مرد دیگری را که در آسمان شعر و ادب، علم و معرفت می درخشد یعنی استاد خلیل الله خلیلی افغان را که عنوان شهید بهاء الدین مجروح نوشته است منحیث دسته گلی به روان مجروح از طرق وبسایت آزاده، ملی و با تمکین آریانا افغانستان آنلاین تقدیم نمایم.

نامه ای از استاد خلیل الله خلیلی

به بهاء الدین مجروح

رمز آشنای فرهنگ خاور و باختر، پیغمبر زاده پاریس دیده، دانشمند گرامی سید بهاء الدین مجروح باز بر من منت نهادی و بقیه رساله «اژدهای خودی» را در دسترس مطالعه من گذاشتی که پیرانه سر از آن اثر جوان سود اندوزم و پند آموزم. باید روزگاری مرا با نسخ و نگارش و نهج افاده تو آشنایی هاست.

پاره نخستین کتاب اژدهای خودی را در سایه سرد و گواری سرو و صنوبر پغمان خوانده بودم و از مقدمه ممتاز و متعالیت بر مثنوی سیر العباد، رهنورد برهنه پای غزنه، پاسبان کنوز رمز، حکیم ابوالمجد مجود بن آدم سنائی، در بغداد برخوردار گردیده بودم.

و اینک مرور سرسری بر بقیه آن کتاب ارجمند در اسلام آباد دیده انتظار مرا روشنائی می بخشد. چون نیک تأمل گردد، آن دو اثر پیشین با این نوشته ها دنبال میگردد و بدین وسیله آن آغاز به انجام می رسد.

چه فرخنده آغازی و چه خجسته انجامی.

آرایشگر نگارستان سخن گویا خامه را در سرانگشت توانای تو نهاده که اندیشه رازشناسان خود و بیگانه را در طی طریق فرزندان آدمی در هم آمیزی و آنرا به زبانیکه لایخوار مطبوعه عشق به گوش سنائی و شمس الدین پسر ملکداد تبریزی به گوش مولوی و مولوی شمه ای به گوش اقبال لاهوری خوانده، تو با همان زبان رمز و کنایه خواسته ای اندیشه خویش را به گوش مشتاقان خود برسانی. تو از عهده آن نیک برآمده ای، و در آمدگاه خم و پیچ کوچه های مرموز و مبهم را که قرن ها خرد آدمی در آن خیره مانده، دریافته ای.

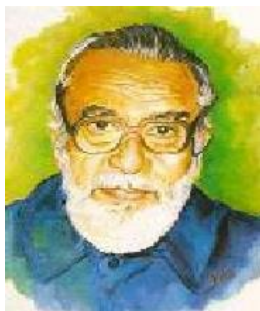
اگر من منطق الطیر سلیمانی را از زبان مرغان عطار می شناختم، و زبان و دبستان دانسته را می آموختم و رموزی را که تو برای اندیشه هایت افزار افاده قرار داده ای، در کنار آنها می گذاشتم، چه شیوا کاری بود که انجام داده می بودم. اما دریغا که این نیز به کردار آرزوهای دیگر سرا پرده اهمال فرو ماند.

بیشتر ارزش گفتار تو بدان جهت است که آن را در سرزمینی نگاشته ای که کاروان آوارگان افغان از دیار و دار شان گسسته، در اینجا پناه آورده اند و برای بازگشتن دستیاری جز شمشیر و زراد، راهی جز خون و برهانی جر حق ندارند. و آنرا در روزگاری نوشته ای که خودخواهی و خودپرستی ازدهای کردار، پیرامون اندیشه زبردستان ستمکار گیتی حلقه بسته و مار کبرای کبر و رعونت بر ویرانه دل های آشنا مستولی گردیده. یعنی در ایامی که جهان به ماتم عدالت و ملتی سربلند به مرگ آزادی و حق، به خون خواهی برخاسته. دروغنامه منشور ملل پاره گردیده و گزافه های صلح خواهی و زیست باهمی به پایان رسیده و اینک در مرئی و مسمع جهان سپاهی اهریمنی و خونخوار با همه تجهیزات ویرانگرش، با همه قدرت ویران کنش، بر سرزمین همسایه بی دفاعش تجاوز نموده و چنان وحشتی را در صحنه زندگانی بشر نمایش داده که مرور قرن های بی شمار لکه ننگین آن را از دامان تاریخ اهریمن خون آشام این عصر شسته نمی تواند.

دانشمند گرامی مجروح!

روی سخن به صیغه تخیل و شکوه اثر و زیبایی اسلوب بدیع و شیوایی می باشد که خامه جادو تراز خیال انگیز اثر آفرین تو ایجاد نموده، تو با این داستان های مرموز معانی لطیف را در الفاظ رقیق گنجانیده ای و این خیال بدیع را در کمال تردستی نقش بسته ای.

اگر درین داستان رمزی و کنایتی است که در خاطر خاری کارد و در دلی بار می آرد، به قضاوت خودت اختصاص دارد. به هر حال و با هر نوع برداشت این تصویر زیبا را در نگارستان ادب دری از نگاه فصاحت و ابتکار محلی است عالی و ممتاز و در نگاه سخن شناسان اثریست ارزنده و دلنواز.



حدیث عشق سر کن گر علاج غفلتم خواهی
که این افسانه آتش دارد و من پنبه در گوشم

دلو ۱۳۶۱ شمسی

اسلام آباد

خلیل الله خلیلی

